



وضعیت وانهادگی و تغییر

محمد رضا تاجیک

1

مه‌ای عجیب و ناشناخته، ناگهان همه‌جا را فرا می‌گیرد و شهروندانی را که برای خرید در فروشگاه بزرگ شهر گردآمده بودند را وامی‌دارد تا در این فروشگاه بزرگ پناه بگیرند. ماهیت مه مشخص نیست، سیستم‌های ارتباطی قطع شده‌اند و بر همین اساس ارتباط شخصیت‌های داستان با دنیای خارج به‌طور کلی قطع می‌شود. آن‌ها نمی‌دانند مه تا کجا پیش رفته و یا اصولاً وسعت آن چقدر است؟ پرسش‌های دیگر آن‌ها این است: این مه از کجا آمده است؟ آیا همه‌ی جهان در مه فرورفته یا تنها قسمتی از آن؟ این پرسش‌ها پاسخی پیدا نمی‌کنند. اما ترس از موجودات هولناک و ناشناخته‌ی خارج از فروشگاه، عاملی اساسی می‌شود تا شخصیت‌های داستان را از دنیای نامحدود بیرون جدا کند و آن‌ها را در محیط بسته‌ی فروشگاه به جدال با یکدیگر و در مرحله بعد با جدال با خویش وا دارد. مه استعاره‌ای اساسی است که شخصیت‌های داستان را به‌عنوان نماینده‌هایی از موجودات بشری در آنچه سارتر و دیگر اگزیستانسیالیست‌ها «وانهادگی» می‌خوانند، قرار می‌دهد. مه وضعیتی است که به‌واسطه‌ی آن «بشر، نه در خود و نه بیرون از خود، امکان اتکا نمی‌یابد.» به‌واسطه‌ی مه دیگر دولت و یا قانونی برای حفاظت از شهروندان در مقابل یکدیگر و سایر نیروها وجود ندارد. مه افراد پناه‌یافته در فروشگاه را به جهان درون خود می‌کشد. آن‌ها رها شده‌اند و باید برای ادامه حیات خود انتخاب کنند، اما از این‌که انتخاب‌شان چه سرنوشتی را برای‌شان رقم می‌زند آگاه نیستند. خانم کارمودی، که یک زن یهودی است، چنین موقعیتی را دستمایه‌ای برای شعارهای افراطی خود دایر بر بازگشت به الوهیت ازدست‌رفته در دنیای مدرن می‌یابد و به‌تدریج طرفدارانی می‌یابد. در قطب مقابل، شخصیت دیوید و چند نفر دیگر به‌جای چشم‌دوختن به ماورالطبیعه، به عمل و انتخاب خود تکیه می‌کنند. بدین ترتیب، مه وضعیتی بحرانی را پدید می‌آورد که ارزش‌های اجتماعی را معلق می‌کند. دارابونت

شخصیت‌های داستان را در موقعیتی حاد قرار می‌دهد تا وانهادگی انسان را به تصویر بکشد، همان وانهادگی که در پرتو روزمرگی و ارزش‌های زندگی اجتماعی کم‌تر مجال نمایش خود را برای افراد بشری پیدا می‌کند. بر همین اساس، شخصیت‌های داستان مه‌دیگر از معیار و مسیری تعیین‌شده برخوردار نیستند تا به واسطه‌ی آن، اعمال و انتخاب‌های خود را توجیه کنند. بدین ترتیب، استعاره‌ی مه، افراد را در موقعیت معلق شدن خیر و شر و باورهای اجتماعی قرار می‌دهد. در چنین وضعیتی کدام انتخاب اخلاقی است؟ راه برون‌رفت کدام است؟ کدام انتخاب سیاسی است؟ (ن.ک. به **Agostino Arrivabene**، یادداشتی بر رابطه امر اخلاقی و امر زیباشناختی در فیلم «مه»، ساخته‌ی فرانک دارابونت، ترجمه‌ی آرش قربانی)

2

وضعیت کنونی کنش‌گران فردی و جمعی فکری (روشنفکری) و اجتماعی و سیاسی امروز ما نیز، وضعیت وانهادگی در شرایط مه‌آلود است: وضعیتی که خود در ایجاد آن بی‌نقش و تاثیر نبوده‌اند. در این وضعیت وانهادگی برخی مه را مکافات و مجازات اعمال خود دانسته و تن به تقدیر می‌دهند. بعضی دیگر برای رهنیدن سیاست راستین (و به تبع، جامعه) از چنبره‌ی کهن-سیاست و پیرا-سیاست و فرا-سیاست خطر کرده و از مه خارج می‌شوند. عده‌ای برای نجات خود خطر کرده و از مه خارج می‌شوند، گروهی نیز، برای نجات خود در غلظت و تاریکی مه پنهان می‌شوند. برخی هم عزم خود را جزم کرده تا با موجودات بیرونی وارد مذاکره و معامله شوند شاید که بتوانند - با هزینه کردن دیگران - به توافقی مرضی‌الطرفین برسند. در این میان، عده‌ای هم نابودی به دست خود را به نابودی به دست موجودات دهشتناک بیرونی ترجیح می‌دهند و به گزینه‌ی خودکشی یا دیگرکشی یا هم‌کشی تن درمی‌دهند. اکنون با دو پرسش چالش‌برانگیز مواجه‌ایم: کدام گزینه عقلایی است؟ کدام گزینه اخلاقی است؟ آیا انتخاب‌گران هر یک از این گزینه‌ها ممکن است با این قضاوت‌ها مواجه شوند که: «اقداماتان عقلایی بود اما نه اخلاقی»، «اقداماتان اخلاقی بود و نه عقلایی»، «اقداماتان هم عقلایی بود و هم اخلاقی»، «اقداماتان نه عقلایی بود و نه اخلاقی؟» آیا قراردادن خود در تقاطع این چهارراه - تقاطعی که در آن امکان تصمیم و تدبیر وجود ندارد و در گستره‌ی آن همه‌چیز جایز است و هیچ‌چیز جایز نیست - می‌تواند اقدامی اخلاقی یا عقلایی یا هر دو تعریف شود؟ بی‌تردید، دادن پاسخی استعلایی و عام به این پرسش‌ها غیرممکن است، اما دقیقاً اندیشیدن به «ممکن»‌ها در این شرایط ناممکن است که سیاست را ممکن می‌سازد. سیاست یعنی تصمیم و تدبیر در شرایطی که امکان تصمیم و تدبیر وجود ندارد. با بهره‌ای آزادانه از آن بدیو، سیاست زمانی معنا می‌یابد که «تنها در پی اندیشه‌کردن به آنچه که هست، وجود دارد و امکان‌پذیر است نبوده، بلکه در جست‌وجوی آنی باشیم که نیست، وجود ندارد و ناممکن است». از این منظر، هر یک از گزینه‌های فوق اعتبار اخلاقی و عقلایی بودن خود را از امکان و استعداد خود برای تبدیل شدن به امر سیاسی می‌گیرند: امر سیاسی‌ای که همان حکم کی‌یر کگوری در

مورد «امر اخلاقی» که «امر اخلاقی ذاتا درون‌ماندگار است و غایتی بیرون از خود ندارد» و یا آن حکم سارتری که اخلاق شکلی متعین ندارد و به شکلی زیباشناسانه ساخته می‌شود، بر آن جاری است.